

بخت منتج اخلاقی و حقوق کیفری

رحیم نوبهار *

محمد رضا خط‌شنب **

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۰۵ - تاریخ تأیید: ۹۶/۰۳/۱۰

DOI: 10.22096/law.2019.36881

چکیده

بخت اخلاقی مفهومی نو در فلسفه اخلاق است که ارزیابی‌های متداول اخلاقی را به چالش می‌کشد. شهود اخلاقی انسانها حکم می‌کند که افراد تنها در قبال امور تحت کنترلشان مورد ارزیابی قرار گیرند؛ این در حالی است که نتایج اعمال افراد با آنکه در کنترل آنان نیست، در قضاوت‌های اخلاقی مؤثر است. این مسئله در حقوق کیفری به این پرسش دامن زده است که: آیا افراد در برابر نتایجی که کنترلی بر آن نداشته‌اند، مسئولند؟ موافقان تأثیر بخت منتج اخلاقی به دنبال تئوریزه کردن رویه‌های موجود قوانین کیفری مبنی بر دخالت نتیجه در تعیین میزان مسئولیت هستند. مخالفان، اما در پی آن‌اند که موضوعیت داشتن نتیجه در تعیین مسئولیت کیفری را نفی کنند و کسانی که اعمال یکسان انجام داده‌اند، اما نتیجه عملشان - بنا بر بخت - متفاوت بوده را شایسته کیفر یکسانی بدانند. این مقاله با مروری بر اهم استدلال‌های موافقان و مخالفان تأثیر بخت اخلاقی، بازتاب‌های هریک از این دو دیدگاه را در مسائل بنیادین حقوق کیفری تحلیل نموده است.

واژگان کلیدی: بخت اخلاقی؛ مسئولیت کیفری؛ مجازات؛ سزاواری؛ شایستگی.

Email: r-nobahar@sbu.ac.ir

* دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی «نویسنده مسئول»

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

Email: mohammadreza.khatteshab@gmail.com



مقدمه

ادبیات کنونی بخت اخلاقی بیشتر مرهون مقاله‌ای است که تامس نیگل (Thomas Nagel) با همین عنوان منتشر کرده است.^۱ در نظر نیگل مشکل بخت اخلاقی از اختلاف میان شهود اخلاقی از یک سو و شرایط عادی و متداول قضاوت‌های اخلاقی از سوی دیگر حاصل می‌شود. بنابر شهود اخلاقی بسیاری از انسانها، نمی‌توان افراد را به دلیل اموری که خارج از کنترل آنان است و نیز اموری که هیچ تقصیری در ارتکاب آن ندارند، مسؤل شناخت. (Nagel, 1981: 57) دانا نلکین (Dana Kay Nelkin) این شهود را در قالب اصل کنترل (Control Principle=CP) به این شکل بیان می‌کند: «CP: ما تنها تا جایی قابل ارزیابی اخلاقی هستیم که آنچه از جهت آن ارزیابی می‌شویم به عواملی وابسته باشد که در کنترل ماست.» وی سپس لازمه این اصل را نیز بیان می‌کند: «لازمه CP: نباید دو نفر را به نحو متفاوتی مورد ارزیابی اخلاقی قرار داد، اگر یگانه تفاوت‌های دیگر میان آنان در نتیجه عواملی باشد که فراتر از کنترل آنان است.» (نلکین، ۱۳۹۳: ۱۴) نکته مهم این است که اصل کنترل و لازمه آن در قضاوت‌های روزمره و معمول انسانها به وفور نقض می‌شود. ما در عمل افراد را به دلیل اموری که خارج از کنترل آنان است قضاوت می‌کنیم؛ برای مثال، هرگاه دو راننده بی‌احتیاط از چراغ قرمز عبور کنند و تنها یکی از آنان به علت عبور عابر پیاده‌ای از مسیر حرکتش - که به وضوح خارج از کنترل اوست - تصادفی مرگ‌بار کند، او به عنوان قاتل غیر عمد شناخته می‌شود، درحالی که دیگری، تنها بی‌احتیاط قلمداد می‌شود. (Nagel, 1981: 57-8) بر این پایه، بخت منتج اخلاقی به معنای

۱. پیش از نیگل، برنارد ویلیامز (Bernard Williams) در تقابل با آثار ایمانوئل کانت (Immanuel Kant) برای نخستین بار اصطلاح بخت اخلاقی را بر زبانها انداخت. کانت برای آنکه اخلاق را از امور آلوده به امکان و تفاسیر مبتنی بر مصلحت و منفعت اشخاص مبرا کند، اخلاق را بر عقل عملی استوار کرد و به این ترتیب بر این عقیده بود که موجه یا غیرموجه بودن تصمیم اخلاقی در لحظه اتخاذ آن مشخص می‌شود: اگر تصمیم در لحظه اتخاذ، مبتنی بر عقلانیت عملی باشد موجه است، حتی اگر نتایج آن - که بنابر فرض مبتنی بر بخت‌اند - نامطلوب باشد و اگر مخالف این عقلانیت باشد غیرموجه است. (صانعی دره‌بیدی، ۱۳۷۸: ۱۳۲؛ کاپلستون، ۱۳۸۷: ۳۱۸/۶؛ هوفه، ۱۳۹۲ الف: ۱۱۸؛ کانت، ۱۳۶۹: ۱۳-۱۴؛ هوفه، ۱۳۹۲ ب: ۱۶۶)

ویلیامز در تقابل با کانت بر این رأی بود که اخلاقی عمل کردن غیر از عقلانی عمل کردن است و توجیه یا عدم توجیه یک تصمیم پس از به ثمر رسیدن نتایج آن مشخص می‌شود و از این رو، نتایج به عنوان امور خارج از اراده و مبتنی بر بخت در توجیه یک عمل مدخلیت دارند. (Williams, 1981: 21; Andre, 1993: 137; Latus, 1988: 6-10)

آن است که نتایج اعمال افراد در کنترل آنان نبوده و مبتنی بر بخت است و بنابر شهود اخلاقی نباید در تعیین میزان مسئولیت آنان کارگر افتد؛ موضوعی که در قضاوت‌های متداول اخلاقی به فراموشی سپرده می‌شود.^۱ و^۲

قوانین کیفری باید هم به «عادلان‌ترین» شکل ممکن نگاشته شوند و هم به اصول اخلاقی توجه کنند؛ (Duff, 2009: 979) زیرا، مجرم باید شایستگی (Deserve) یا سزاواری (Desert) مسئولیت و مجازات تحمیلی را دارا باشد. درحالی‌که در غالب نظام‌های حقوقی کنونی دنیا، عنصر نتیجه همچون عنصری اساسی در قضاوت‌های راجع به مسئولیت کیفری و مجازات ایفای نقش می‌کند و معمولاً چند و چون مجازات‌ها بر اساس شدت و میزان وقوع نتایج مشخص می‌شوند. (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۳: ۸۱-۷۷) حال آیا می‌توان این رویه غالب را به چالش کشید؟

همین ابهام باعث شده است که برخی با تمایز قایل شدن میان جرایم درون مدل (Pattern) نتایج زیان‌آور، از جرایم دیگر مدلهای مسئولیت و اشاره به این نکته که وقوع نتایج خارج از کنترل مرتکبین‌اند، اذعان نمایند که: «وقوع عملی صدمه در مدل نتایج زیان‌آور، موجب بروز

۱. انواع دیگر بخت عبارت‌اند از: بخت موقعیتی (دخالته بخت در موقعیت افراد) بخت نهادینه (دخالته بخت در شخصیت، ویژگیها و استعدادها فرد) و بخت علی (دخالته بخت در چگونگی تعیین شخصیت فرد. این نوع بخت بر اساس نظر لاتوس ترکیبی است از بخت نهادینه و موقعیتی و صرفاً از آن جهت بیان شده است که به ارتباط میان انواع بخت و مسئله اراده آزاد اشاره کند. توضیح آنکه اگر تمام انواع بخت در زندگی انسانها مؤثر باشند، در آن صورت گویی که هیچ جایگاهی برای اراده انسان باقی نمی‌ماند). (نلکین، ۱۳۹۳: ۱۸-۲۰؛ Latus, 1988: 20-1) لازم به ذکر است، با آنکه برخی علمای حقوق کیفری در بحث از بخت اخلاقی به انواع دیگر بخت و ارتباط آنها با موضوع اراده آزاد پرداخته‌اند، غالب مباحث بر بخت منتج اخلاقی متمرکز شده است.

۲. نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که از نظر نیگل میان مفهوم بخت و اصل کنترل، ارتباطی ناگسستنی وجود دارد. به این ترتیب که، هر جا «کنترل عامل» غایب است، «بخت» حاضر است. درحالی‌که بر اساس معنای مصطلح در عرف عام، بخت هنگامی رخ می‌دهد که اتفاقاتی غیرعادی و غیرقابل پیش‌بینی به وقوع بپیوندند؛ اما، همان‌طور که کین لوی (Ken Levy) استدلال می‌کند، این معنای متعارفی که ما از مفاهیم کنترل و بخت مراد می‌کنیم امری مسلم را انکار می‌کند؛ زیرا، مسلم است که برای مثال هنگامی که کسی به سوی دیگری شلیک می‌کند، با آنکه وقوع قتل در روند عادی امور کاملاً قابل پیش‌بینی است، مرتکب بر اتفاقی که برای گلوله و به تبع آن برای قربانی می‌افتد کنترلی ندارد؛ به بیان دیگر، مرتکب تنها بر عمل خود یعنی فشردن انگشتش بر ماشه کنترل دارد و اگر برای مثال با ورزش باد تیر منحرف یا عبور پرندهای مانع برخورد تیر به قربانی شود، امری خارج از کنترل او رخ داده‌اند. (Levy, 2005: 280-1)

مسئله‌ای عمیق و حل نشده در نظریه مسئولیت کیفری می‌شود» (Fletcher, 2000: 473-4) و یا به طرح این پرسش بپردازند که: «چرا این واقعیت تصادفی که نتیجه زیان‌آور مقصود به وقوع نپیوسته است، باید دلیلی باشد بر مجازات کمتر مجرمی که ممکن است به یک اندازه خطرناک و به یک اندازه شرور باشد؟» (Hart, 2008: 131)

بدین‌سان، پرسش اساسی این است که، آیا از لحاظ نظری وقوع نتایج مجرمانه می‌تواند به شکلی موجه در تعیین مسئولیت مرتکب و سزاواری او برای سرزنش و مجازات تأثیر بگذارد؟ شماری از علمای حقوق کیفری به این پرسش، پاسخ مثبت داده‌اند. آنان به عنوان موافقان تأثیر بخت منتج اخلاقی، عقیده دارند که وقوع نتایج مجرمانه باید در تعیین مسئولیت و مجازات مرتکب اثرگذار باشد و با وجود نتایج مجرمانه، مجازات بیشتری بر مرتکب تحمیل شود. در مقابل، مخالفان بر این باورند که چون نتیجه مجرمانه تابعی از بخت است، نباید بر سزاواری و مسئولیت مرتکب تأثیر بگذارد. این دسته برای مثال معتقدند، کسی که اقدام به جرم می‌کند و تمام تلاشش را برای وقوع نتیجه به کار می‌بندد، اما با بدشانسی (یا خوش‌شانسی!) نتیجه مجرمانه مقصودش به وقوع نمی‌پیوندد، باید مجازاتی برابر با مرتکب جرم تام بگیرد.

این مقاله ضمن تبیین مفهوم بخت اخلاقی و دیدگاه‌های رایج عرفی^۱ درباره آن، نخست استدلال‌های موافقان و مخالفان تأثیر بخت منتج اخلاقی و چالش‌های نظری آن را مرور می‌کند؛ آنگاه در بخش دوم به پیامدهای پذیرش هر یک از این دو دیدگاه در حوزه حقوق کیفری می‌پردازد.

۱- جدال نظری موافقان و مخالفان بخت منتج اخلاقی

دانشمندان حقوق کیفری در موافقت یا مخالفت با ایده بخت منتج اخلاقی از مفاهیم نظری گوناگونی سود برده‌اند. این بخش به بررسی کوتاه برخی از مهم‌ترین این نظرات می‌پردازد تا از این رهگذر بتوان در بخش بعد تأثیرات مباحث نظری را در عمل مشاهده نمود.

۱. می‌دانیم که در سنت اسلامی هم این بحث از دیرباز زیر عنوان حرمت یا عدم حرمت تجری مطرح بوده است. البته فقیهان و دانشوران اصولی این بحث را بیشتر در رابطه میان انسان و خداوند و اینکه آیا تجری مستلزم قبح فعلی و گناه یا قبح فاعلی و عدم گناه است، مطرح کرده‌اند. تنها برای نمونه رک: (انصاری، ۱۴۲۴ق: ۱/۳۷-۵۰)

۱-۱- استدلال به نفع بخت اخلاقی با تکیه بر مفهوم مسئولیت

یکی از نقاط عزیمت موافقان تأثیر بخت اخلاقی، تکیه بر مفهوم مسئولیت از راه‌های گوناگون است. برخی در این باره بر نوعی استدلال زبانی تأکید دارند. به نظر صاحبان این دیدگاه، مفهوم مسئولیت یک ویژگی نسبی (Relational) دارد و تنها در نسبت با امور واقع معنا پیدا می‌کند؛ به این معنا که مسئولیت همواره «در قبال چیزی» و «در ارتباط با چیزی» ایجاد می‌شود. لارنس کروکر (Lawrence Crocker) برای ایضاح این مفهوم سه حالت تمثیلی زیر را به تصویر می‌کشد: الف، ب و ج با قصد قتل به سر قربانی شلیک می‌کنند. تیر الف باعث مرگ می‌شود، تیر ب به خطا می‌رود و تفنگ ج بر خلاف تصورش یک تفنگ نمایشی بوده است.

به گمان کروکر از آنجا که مسئولیت در هریک از فرض‌های بالا در قبال امور متفاوتی ایجاد می‌شود، مجازات نیز باید در نسبت با آن امر واقع ایجاد شود: در مورد الف قتل اتفاق افتاده است و بی‌تردید متهم در قبال قتل مسئولیت دارد. در مورد ب نیز چیزی وجود دارد که ما متهم را در قبال آن مسئول قلمداد کنیم و آن، به خطر انداختن زندگی قربانی به دلیل شلیک گلوله است. اما از آنجا که مسئولیت الف و ب در قبال امور متفاوتی ایجاد شده است (قتل دیگری و به خطر انداختن جان دیگری) مجازات این دو فرد نیز باید متفاوت باشد و ب مجازاتی کمتر دریافت کند. ج نیز از آنجا که چیزی در عالم واقع وجود ندارد تا او را در برابر آن مسئول قلمداد کنیم، نباید متحمل مجازات شود. (Crocker, 1992: 1069-1071)

در مقام نقد آرای کروکر می‌توان گفت: مسئله این نیست که آیا کسی که تنها اقدام به قتل نموده نسبت به جرم قتل مسئولیت دارد یا خیر. به وضوح او چنین مسئولیتی ندارد. مسئله این است که آیا او به دلیل قصد مجرمانه و تلاش برای عملی کردن آن قصد با تمام توان، سزاواری آن را دارد که به *اندازه‌ی قاتل* متحمل مجازات شود؟ بر این مبنا و بر اساس ادبیات کروکر می‌توان گفت: قاتل و اقدام‌کننده به قتل هر دو در قبال یک چیز در عالم واقع مسئولیت دارند و آن قصد قتل و تلاش همه‌جانبه برای اجرایی کردن آن قصد (رفتار مجرمانه) است. به این ترتیب، به نظرمی‌رسد این استدلال زبانی از موضوع اصلی غفلت نموده است. موضوع اصلی تعیین میزان سزاواری و شایستگی مرتکبین است و اینکه آیا وقوع نتیجه (به‌عنوان امر خارج از کنترل و وابسته به شانس) می‌تواند میزان شایستگی مجرم را افزایش دهد یا خیر. این پرسش با این واقعیت واضح که اقدام‌کننده به قتل، در قبال قتل مسئولیت ندارد، پاسخ داده نمی‌شود. (Moore, 1997: 206)

مایکل مور (Michael Moore) هم با محور قراردادن مفهوم مسئولیت برای اثبات موضوعیت داشتن نتایج در تعیین میزان مسئولیت به برهان خُلف (Reductio ad Absurdum) استدلال کرده است. «قیاس خُلف، قیاسی است که در آن مطلوب را با ابطال نقیض آن ثابت کنند.» (خوانساری، ۱۳۷۸: ۳۳۸)

استدلال مور این گونه است:

الف- چنانچه نتایج در تعیین سزاواری، مسئولیت و مجازات دخیل نباشند، مفهوم مسئولیت انسان به کلی از بین می‌رود؛

ب- انسان مسئول است؛

ج- پس نتایج در تعیین سزاواری، مسئولیت و مجازات دخیل‌اند.

اما شیوه استدلال مور برای اینکه صدق برهان بالا را نشان دهد به طریق زیر است:

فرض کنید شخصی می‌خواهد با شلیک گلوله به قربانی خود، او را به قتل برساند. قبل از واقعه مرگ (۷) شش مرحله باید طی شود:

۱- (۶) حرکت انگشت متهم بر ماشه تفنگ؛

۲- (۵) اراده یا خواست حرکت دادن انگشت بر ماشه تفنگ؛

۳- (۴) قصد، طرح یا انتخاب قتل قربانی که با اراده خاص تر مذکور در شماره پیشین اجرا می‌شود؛

۴- (۳) باورها و تمایلاتی که توسط مقاصد مذکور در شماره پیشین اجرایی می‌شوند؛

۵- (۲) ویژگیهای کلی شخصیت فرد که موجب می‌شوند باورها و تمایلات مذکور در شماره پیشین را داشته باشد؛

۶- (۱) نوعی گسترده‌تر از انتخابهایی که توسط شخصیت فرد ایجاد می‌شوند^۱ و کلیت شخصیت

فرد مذکور در شماره پیشین را ایجاد می‌کنند.^۲

1. Character-Forming Choices.

۲. موضوع مذکور در شماره ۶، همان‌طور که مور می‌گوید، تنها توسط برخی ارسطویی‌ها و اگزیستانسیالیست‌ها مطرح شده است. احتمالاً به همین دلیل است که مور در ادامه استدلال‌هایش به آن اشاره نمی‌کند.

انسان طماع و بی‌عاطفه‌ای را فرض کنید (۲) که برای به ارث بردن اموال عمویش (۳) تصمیم به قتل او می‌گیرد (۴) و اراده می‌نماید با حرکت دادن انگشتش بر ماشه تفنگ (۵) این کار را انجام دهد. وی انگشتش را حرکت می‌دهد (۶) و عمویش را به قتل می‌رساند (۷).

حال برای آنکه سناریوی قتل فوق‌عملی شود، بخت در مراحل گوناگونی توانایی دخالت دارد: می‌تواند میان حرکت بدنی (۶) و وقوع نتیجه (۷) تأثیر بگذارد؛ می‌تواند میان انتخابهای فرد (۴) و حرکات بدنی او (۶) رخ دهد؛ می‌تواند میان تمایلات شخص (۳) و انتخابهای او تأثیرگذار باشد؛ و سرانجام می‌تواند بر شخصیت فرد (۲) اثرگذار باشد. (Moore, 1997: 234-235)

بنابر استدلال مور ما هیچ دلیلی نداریم که تأثیر بخت در وقوع نتیجه (۷) را از تأثیر بخت در مراحل قبل از آن (۱ تا ۶) متمایز کنیم. بر این اساس، اگر کسی بر آن باشد که مرتکب باید بر نتایج، کنترل کامل داشته باشد تا مسئول آنها قلمداد شود، ناگزیر است بگوید، وی باید بر تمام مراحل پیشینی آن نیز کنترل کامل داشته باشد. از آنجا که چنین کنترل کاملی محال است، کل مفهوم مسئولیت انسان زیر سؤال می‌رود، اما این نتیجه‌گیری، خُلف و محال است؛ به این ترتیب، از آنجا که بخت عنصری فراگیر (Ubiquitous) بوده و در تمام عرصه‌های زندگی حضور دارد، بهتر است در روند عادی امور، آن را از حیث اخلاقی امری نامربوط تلقی نماییم تا هم تأثیرش بر شخصیت و موقعیت‌هایمان خنثی شود و هم به ناگزیر تأثیرش بر نتایج. (Herman, 1995: 148)

برخی در تقابل با نظر مایکل مور، میان کنترل فرد بر اعمال و انتخابهایش از یک سو و عدم کنترل او بر ویژگیهای ارثی (Hereditary)، موقعیتی و نتایج علی‌الانتخابی‌هایش تمایز قایل می‌شوند. آن‌گونه که از این استدلال برمی‌آید، آنچه از فرایندهای علی موجود در جهان به واسطه توانایی تعقل عملی انسان خارج شده و تحت کنترل او باقی می‌ماند، انتخابها و اعمال اویند و نه نتایج اعمال او؛ زیرا، نتایج بر اساس روابط علی-معلولی حاکم بر جهان و خارج از چارچوب تعقل عملی او متعین می‌شوند. بر این اساس چون نتیجه، متمایز از رفتار و عمل انسانی و تابعی از بخت است، نباید در تعیین میزان سزاواری، مسئولیت و مجازات مرتکب، تعیین‌کننده باشد.^۱

(Morse, 2004: 414-15; Alexander & Ferzan: 189-190)

۱. دلیل منطقی دیگری مبتنی بر مفهوم «رابطه انتقالی / نسبت متعدی» (Transitive Relation) نیز توسط لئو کاتس ارائه شده است که به دلیل وجود محدودیت، مجال ارائه گزارشی از آن حاصل نشد. رک به: (Katz, 2000: 791-812)

۲-۱- استدلال معرفتی به نفع لحاظ عنصر نتیجه

نروین ریچاردز (Norvin Richards) بر آن است که، انسان به دلیل ویژگیهای انسانی، آگاه بر همه چیز (Omniscient) نیست و از این رو در قضاوت‌های اخلاقی و قانونی جایز الخطا (Fallible) است. این به معنای آن است که، موقعیت معرفتی انسان در مقام قضاوت دیگران، چنان متزلزل است که نمی‌تواند به میزان کامل از تقصیر ارتكابی و سزاواری آنها آگاه شود و بنابراین تنها مُحق است که بر اساس فهمش از سزاواری دیگران، آنها را قضاوت نماید. (Richards, 1981: 169-170) این فهم برای آنکه موجه باشد به شواهد و مدارکی نیاز دارد و وقوع نتایج می‌تواند چنین شواهدی را در اختیار انسان بگذارد.

بر اساس این استدلال، راننده‌ای که با وجود عدم مهارت، مبادرت به رانندگی می‌کند، تا گاهی که از عملش نتیجه‌ای مجرمانه - مثل قتل یا جرح - یه وقوع نیبوند، شاهد و مدرکی در اختیار قاضی قرار نمی‌دهد که بر اساس آن حکم به مجازات او دهد.

بی‌تردید نتایج می‌توانند از حیث معرفتی ارزشمند تلقی شوند، اما به نظرمی‌رسد، مهم‌ترین شاهد معرفتی که در دسترس دادگاههای کیفری است، عمل مرتکب یا همان عنصر مادی جرم است. کسی که با سهل‌انگاری تمام در خیابانهای شلوغ شهر رانندگی می‌کند یا کسی که به سمت دیگری شلیک می‌نماید، هر دو، عنصر روانی مجرمانه خود را نشان می‌دهند. حتی اگر نتیجه مجرمانه‌ای از رفتار این دو به وقوع نیبوند، صرف اقدامشان شواهد معتبری را در اختیار دادگاههای کیفری می‌گذارد. اهمیت این موضوع زمانی روشن‌تر می‌شود که متوجه باشیم، حتی ساختارهای کنونی حقوق کیفری نیز با جرم‌انگاری اقدامات فاقد نتیجه مانند شروع به جرم، جرم محال و جرم عقیم، صرف عمل مرتکب را به عنوان یک شاهد معرفتی به رسمیت شناخته‌اند. (Morse, 2004: 410)

۳-۱- بخت اخلاقی و نقش آموزشی حقوق کیفری

به گمان آنتونی داف، یکی از اهداف ضروری مجازاتهای کیفری، ایجاد ارتباط با مرتکب جرم و جامعه است تا از این طریق پیام سرزنش‌آمیز متناسب با جرم، به آنان منتقل شود. (Duff, 1990a: 36) حال اگر قانون بدون توجه به وقوع یا عدم وقوع نتیجه، مجازاتی یکسان برای اقدام‌کنندگان به جرم در نظر بگیرد، این فرایند ارتباطی، پیامهای نامناسبی را به مرتکب و جامعه مخابره خواهد کرد؛ مبنی بر اینکه، وقوع نتایج و در نتیجه رنجهای وارد بر قربانیان اهمیت ندارد و قبح اخلاقی اقدام به جرم برابر است با وقوع تام جرم. داف معتقد است چنین پیامهایی، مرتکب را به سوی

تکمیل عمل مجرمانه‌اش سوق می‌دهد؛ زیرا، وقتی در هر حال مجازاتی یکسان در انتظار اوست و قانون قبح عملش را در هر دو حالت یکسان می‌انگارد، او به خود خواهد گفت، بهتر آن است که با تکمیل نیت مجرمانه‌ام، همان مقدار از سرزنش‌پذیری را متحمل شوم که در صورت اقدام صرف به جرم، ناگزیر از تحمل آنم. (Duff, 1990b: 190)

اگر از این موضوع بگذریم که مشخص نیست نفس اعمال مجازات (و نه تکنیک‌هایی مانند مصاحبه‌های روان‌شناختی که در طول مدت حبس انجام می‌شوند و یا اعمال مجازات‌های خاصی چون الزام به یادگیری حرفه و مشاغل معین)، چگونه می‌تواند در بردارنده پیام‌های اخلاقی باشد، می‌توانیم به انتقادات کسلر بر نظریه فوق بپردازیم.^۱ به اعتقاد کسلر اشتباه اول استدلال داف آن است که او مجازات یکسان اقدام به جرم و جرم تام را به معنای بی‌اهمیتی نتایجی چون مرگ یا جرح می‌پندارد، در حالی که جامعه می‌تواند میان: ۱- برابر گرفتن اعمال اقدام‌کننده به جرم با مرتکب جرم تام (مجازات یکسان آنها)؛ و ۲- تمایز قایل شدن در میزان صدمات حاصل در فروض اقدام به جرم و جرم تام، تفاوت قایل شود. در واقع، به گمان کسلر جامعه می‌تواند علی‌رغم مجازات برابر اقدام‌کننده به جرم و مرتکب جرم تام، برای وقوع نتایج مجرمانه اهمیت قایل شده و رنج وارد بر قربانی، در موارد وقوع صدمه را درک کند. اشتباه دوم داف این است که گمان می‌کند با مجازات برابر جرم تام و اقدام به جرم، از قبح جرایم تامی مانند قتل و جرح کاسته می‌شود، در حالی که به اعتقاد کسلر، فرایند عکس این حالت اتفاق می‌افتد و مجازات برابر، این پیام را منتقل می‌کند که حتی اقدام به این دست جرایم نیز قبح بسیار بالایی دارد. (Kessler, 1994: 2217-2218)

۴-۱- بخت اخلاقی، صرفه‌جویی در مجازات (Frugality in Punishment) و بخت آزمایی جنایی (Penal Lottery)

بنتام معتقد است که مجازات فی‌نفسه شر است و اگر شکلی از مجازات مستعد ایجاد رنجی غیرضروری باشد، زیاده از حد (Unfrugal) لقب می‌گیرد و اگر چنین نباشد صرفه‌جویانه. (Bentham, 2000: 151) فردریک کاپلستون (Fredrick Copleston) در توضیح این مفهوم بنتامی بیان می‌دارد که، قانونگذار باید با صرفه‌جویی در مجازات، فقط حداقل میزان مجازات را که می‌تواند بازدارندگی مطلوب داشته باشد، مورد حکم قرار دهد؛ زیرا، در غیر این صورت مردم آن مجازات را خشن و نامتناسب خواهند یافت و به امتناع از قانون تمایل پیدا می‌کنند و به این

1. See Also: Feinberg, 1990: 295-300

ترتیب میزان بازدارندگی کاهش می‌یابد. (کاپلستون، ۱۳۸۲: ۱/۸-۳۰)

موافقان تأثیر بخت اخلاقی بر اساس این اصل بنامی استدلال می‌کنند که: ۱- مجازات فی‌نفسه امری نامطلوب (Undesirable) است و تنها به ضرورت توجیه می‌شود؛ ۲- مجازات کمتر مرتکبان در فرض عدم وقوع نتایج (در مواردی مانند شروع به جرم، جرم عقیم و محال و بی‌احتیاطی در مواقعی که عواقب مجرمانه در پی ندارد)، از میزان بازدارندگی جرایم نمی‌کاهد و با دیگر اهداف حقوق کیفری (از قبیل بازپروری و سلب قدرت مرتکب) در تناقض نیست؛ ۳- بنابراین، مجازات مرتکبانی که از عملشان نتیجه مجرمانه‌ای حاصل نشده، به اندازه مرتکبان جرایم تام، امری غیرضروری و ناموجه است.

مخالفان تأثیر بخت اخلاقی در مقدمه دوم از استدلال فوق تردید کرده‌اند. ایشان معتقدند مجازات نابرابر مرتکبین با اصل برابری (Equality) / حمایت برابر (Equal protection) در حقوق کیفری در تناقض است. حمایت برابر به این معنا است که، تمایزها و طبقه‌بندیها (Classification) باید منطقی و نادلخواهانه (Non-Arbitrary) (مبتنی بر دلیل) بوده و بر اساس تفاوت‌های مدلی بنا شده باشد که ارتباطی اساسی و منصفانه با اهداف قانونگذاری دارد؛ بنابراین، با تمام افرادی که شرایط مشابهی دارند، باید به طور یکسان برخورد نمود. (Schulhofer, 1974: 1564-1567) این در حالی است که، موافقان تأثیر بخت اخلاقی با افرادی که از جهت ارتکاب عمل مجرمانه شبیه به هم‌اند و تمام تلاششان را برای نیل به نتیجه مجرمانه به کار بسته‌اند، تنها به دلیل وقوع مبتنی بر بخت نتایج، برخورد متفاوت دارند.

این موضوع نشان می‌دهد که کلیت استدلال صرفه‌جویی در مجازات مبتنی بر بخت‌آزمایی جنایی است. بخت‌آزمایی جنایی، اجمالاً بدین معناست که، از آنجا که مجرم، آگاهانه و شورانگه، قربانی را در معرض خطر صدمه‌ای قرار می‌دهد که وقوع/عدم وقوع آن وابسته به بخت است، خود او نیز باید در معرض خطر تحمل مجازاتی قرار گیرد که اعمال و میزان آن وابسته به بخت است؛ اگر از عمل مجرمانه او نتیجه‌ای زیان‌بار حاصل شود، او مجازاتی بیشتر متحمل خواهد شد و هرچه میزان صدمات گسترده‌تر باشد، مجازات او نیز شدیدتر خواهد بود. (Lewis, 1989: 59) این در حالی است که، به نظر می‌رسد، اختصاص مجازات بر اساس یک بخت‌آزمایی در ذات خود ناعادلانه باشد؛ (Kadish, 1994: 691) درست مثل اینکه بگوییم، تمام مرتکبانی که در روزهای سه‌شنبه سال به دنیا آمده‌اند، در صورت ارتکاب جرم باید مجازاتی بیشتر دریافت کنند!

۲- بازتاب بخت منتج اخلاقی در مسائل بنیادین حقوق کیفری

در بخش پیشین مسئله بخت منتج اخلاقی از زوایای مختلف نظری بررسی شد. بخش پیش رو به روابط میان بخت منتج اخلاقی و حقوق کیفری اختصاص دارد. در این بخش مشاهده خواهیم کرد که هر یک از بنیانهای نظری فوق چه بازتابهایی در حقوق کیفری خواهد داشت.

۲-۱- بخت منتج اخلاقی و تناسب میان جرم و مجازات

اصل مکافات‌گرایانه تناسب، دیدگاهی «گذشته‌نگر یا واپس‌گرا» نسبت به مجازات دارد؛ یعنی بدون توجه به نتایج بعدی مجازات، بر خطایی که مجرم در گذشته مرتکب شده است، تمرکز می‌کند. اساس این نظریه آن است که مجازات تاوان جرم ارتكابی است و به همین دلیل باید متناسب با آن باشد. (کاتینگهام، ۱۳۸۴: ۵۰-۱۴۹)

اصل تناسب معمولاً به عبارت کامل‌تر «اصل تناسب میان جرم و مجازات» مصطلح شده است و منظور از آن متناسب بودن شدت جرم با شدت مجازات است. از اموری که شدت جرم ارتكابی را تعیین می‌کند، شدت عینی جرم همان وقوع یا عدم وقوع صدمه و نیز میزان صدمه است. بدیهی است که در چنین دیدگاهی نتایج مجرمانه از اهمیت برخوردار می‌شود. (یزدیان جعفری، ۱۳۸۷: ۹-۱۴۶) به این ترتیب، گویی مخالفت با تأثیر بخت منتج اخلاقی به تهدیدی علیه اساسی‌ترین اصل مکافات‌گرایان در تعیین میزان مجازات تبدیل می‌شود.

دیوید انوک (David Enoch) با ارائه قرائتی از اصل تناسب، در مقام مخالفت با تأثیر بخت اخلاقی برآمده است.^۱ انوک میان بخت اخلاقی و بخت قانونی (Legal luck) تمایز می‌نهد. به گمان او مفهوم بخت قانونی نیز باید همچون بخت اخلاقی فهم شود. به این ترتیب، مخالف بخت قانونی معتقد است که وضعیت قانونی عامل (Agent's Legal Status) مترتب است بر آنچه که تحت کنترل اوست؛ به بیان دیگر، امور خارج از کنترل عامل نباید وضعیت قانونی او را تعیین کنند. (Enoch, 2008: 28) انوک به درستی می‌گوید که به رغم تمام مناقشاتی که بر سر وجود یا عدم وجود بخت اخلاقی درگرفته است، می‌توان بدون تردید بیان کرد که بخت قانونی وجود

۱. همچنین قرائتی از اصل تناسب که هم‌سو با بخت اخلاقی است، نیز وجود دارد؛ برای مثال، دیویس استدلال می‌کند که از آنجا که اقدام‌کننده به جرم منافع کمتری نسبت به مرتکب جرم تام به دست می‌آورد، مستحق مجازات کمتری است و به همین دلیل نتایج باید در تعیین میزان مسئولیت تأثیرگذار باشند. برای مشاهده تفصیل این نظر: (See: Davis, 1986: 1-32) و برای مشاهده نقد بر این نظر: (See: Duff, 1990a: 1-37)

دارد؛ زیرا، فارغ از آنکه قاتل و اقدام‌کننده به قتل، از لحاظ اخلاقی متفاوت‌اند یا خیر (بخت اخلاقی وجود دارد یا خیر)، از لحاظ قانونی میان آنان تفاوت وجود دارد؛ زیرا آنان، مجازات‌های متفاوتی دریافت می‌کنند (پس بخت قانونی وجود دارد). (Enoch, 2010: 48) به اعتقاد انوک، سؤال صحیح در خصوص بخت قانونی آن نیست که «آیا بخت قانونی وجود دارد یا خیر» بلکه، سؤال اساسی آن است که «آیا بخت قانونی باید وجود داشته باشد؟»

پاسخ به این سؤال، در نظر انوک، به ارتباط میان بخت اخلاقی و بخت قانونی بستگی دارد؛ اما از آنجا که، نمی‌توان از یک گزاره اخلاقی مستقیماً به یک گزاره قانونی گذار کرد (برای مثال بگوییم چون قاتل و شروع‌کننده به قتل سرزنش‌پذیری اخلاقی یکسانی دارند، پس باید به یک میزان مجازات شوند)، به یک مفهوم حقوقی نیاز داریم که از حیث اخلاقی نیز موجه باشد تا میان این دو قلمرو متفاوت پل ارتباطی برقرار کند. انوک برای ایجاد این پل ارتباطی از «اصل تناسب» استفاده کرده است. بر این اساس، استدلال او شکلی این‌چنینی به خود می‌گیرد:

یکم- بخت اخلاقی وجود ندارد و عامل اخلاقی به دلیل امور خارج از کنترل وی سرزنش نمی‌شود؛

دوم- مجازات کیفری باید متناسب با سرزنش‌پذیری اخلاقی مرتکب باشد؛

سوم- بنابراین، بخت قانونی نباید وجود داشته باشد.

به گمان انوک اصل تناسب میان سرزنش‌پذیری اخلاقی و میزان مجازات کیفری تنها دارای ویژگی نفی‌کننده (Negative) نیست، بلکه خصلتی اثبات‌کننده (Positive) نیز دارد. محتوای این استدلال تنها این نیست که اگر ملاحظاتی دیگر - مانند بازدارندگی - وجود نداشته باشند، در آن صورت مجازات‌ها برابرند، بلکه محتوای اصل به شکلی اثباتی بیانگر آن است که عنصری که میزان مجازات را تعیین می‌نماید، سرزنش‌پذیری اخلاقی مرتکب است، مگر آنکه ملاحظات دیگر از چنان قوتی برخوردار باشند که بتوانند مجازات مرتکب را افزایش یا کاهش دهند. (Enoch, 2010: 48-9) این در حالی است که نه مفهوم بازدارندگی و نه دیگر مفاهیم از چنین قوتی برخوردار نیستند.

به نظر فاینبرگ (Joel Feinberg)، اتفاقاً متناسب کردن میزان مجازات با میزان صدمات وارد، عدول از اصل تناسب است. به عقیده او وقوع یا عدم وقوع نتایج مجرمانه، خارج از کنترل مرتکب

و مبتنی بر بخت است و به این ترتیب متناسب کردن میزان مجازات با میزان صدمات، متناسب کردن مجازات با بخت یاری یا نابخت یاری مرتکبان است. به عقیده فاینبرگ، چنانچه نظام عدالت کیفری دو مرتکب را که سرزنش پذیری اخلاقی یکسانی دارند، به دلیل وقوع یا عدم وقوع شانس‌ی نتایج به میزان متفاوتی مجازات نماید، مجازات‌ها به جای آنکه دارای خصلتی عقلانی شوند، شکلی دلخواهانه به خود می‌گیرند؛ دلخواهانه بودن هنگامی اتفاق می‌افتد که تعیین میزان مجازات، دلیل و جهت (Rhyme) قاعده‌مندی نداشته باشد. اگر مجازات‌ها قاعده‌مند نباشند، قابلیت پیش‌بینی و امنیت تابعان حقوق کیفری و به تبع آن مفهوم انصاف به خطر می‌افتد. مبتنی کردن مجازات‌ها بر بخت خوب یا بد، قاعده‌مندی عقلانی مجازات‌ها را از بین می‌برد و رسیدگی‌های کیفری را دچار فساد می‌کند.

فاینبرگ برای از بین بردن این مفسده، مانند انوک، پیشنهاد می‌کند که میزان مجازات با میزان سرزنش‌پذیری اخلاقی مرتکب متناسب شود. سرزنش‌پذیری اخلاقی مرتکب، در نظر او، نه توسط وقوع یا عدم وقوع شانس‌ی نتایج، بلکه توسط صدمات قصد شده توسط مرتکب تعیین می‌شود. (Feinberg, 1995: 131-132) چراکه مقاصد به طور کامل در کنترل مرتکب قرار دارند و بازتاب کاملی از وضعیت اخلاقی او هستند.

۲-۲- بخت اخلاقی و اثبات قضایی رابطه علیت / سببیت

مادام که نتایج در حقوق کیفری موضوعیت داشته باشند، اثبات رابطه علیت نیز از اهمیت بسیار بالایی برخوردار خواهد بود تا جایی که عدم اثبات آن به مثابه عدم مسئولیت کیفری متهم است. (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۰: ۴۰-۲۳۹)

به نظر مخالفان تأثیر بخت اخلاقی، رابطه علیت دارای مشکلات نظری و عملی فراوانی است. از این رو، آنان به دنبال اثبات آن‌اند که چنانچه موضوعیت نتایج در دعاوی کیفری از بین برود، رابطه علیت نیز کارکرد خود را از دست داده و در نتیجه حقوق کیفری از بند این مشکلات رها خواهد شد:

اگر از این ایراد مهم فلسفی بگذریم که «علت بودن» در زمره‌ی امور وجودی است^۱ و امر عدمی نمی‌تواند علت چیز دیگری باشد و بر این اساس ترک فعل‌ها نمی‌توانند علت نتیجه مجرمانه باشند،

۱. برای مثال، به تعریف مندرج در فرهنگ فلسفی آکسفورد نگاه کنید. (Blackburn, 1996: 59)

دو دسته از مشکلات باقی می‌مانند؛ دسته اول مشکلات در جایی ظهور می‌کند که مرتکب ضمن آنکه علت مرگ مجنی علیه می‌شود، زندگی او را نیز طولانی‌تر می‌کند:

الف، ب و ج را در نظر بگیرید که به جست‌وجوی طلا به کویری می‌روند. الف و ب، برای رسیدن به سود بیشتر، به طور جداگانه، قصد قتل ج را می‌کنند. الف هنگامی که ب و ج خواب‌اند، سمی کشنده در قمقمه آب ج می‌ریزد. پس از عمل او، ب به گمان آن که قمقمه ج پر از آب است، مواد سمی را خالی کرده و قمقمه را پر از شن می‌کند. ج در اثر تشنگی می‌میرد.

در مثال بالا، مشکل بتوان گفت که مرتکب جان قربانی را نجات داده و توأمان، علت مرگ او نیز بوده است. در واقع سؤال اساسی آن است که چنانچه علیت، میزان سزاواری مرتکب در تحمل مجازات را تعیین می‌کند، چرا تنها علت مرگ شدن را به حساب می‌آورد و نه علت نجات جان دیگری شدن را؟ (Alexander & Ferzan, 2004: 2-181) به این ترتیب گویی حقوق کیفری، از آنجا که تمام توجه خود را بر عنصر نتیجه متمرکز ساخته است، فقط به دنبال آن است که نتیجه مجرمانه از چه طریقی به وقوع پیوسته و به این ترتیب بسیاری از فرایندهای علی را نادیده می‌انگارد.

دسته دوم مشکلات که بزرگ‌ترین آنها هم هستند، در جایی نمایان می‌شوند که گویی عنصر معنوی در حقوق کیفری و یا قابلیت پیش‌بینی نتایج حاصل از عمل، تعیین‌کننده فرایند علی می‌شوند:

حالت اول- فرض کنید الف به ب شلیک می‌کند و با آگاهی از اینکه طوفانی سهمگین در راه است و مجنی علیه با توجه به مجروح بودنش، از آن طوفان جان سالم به در نمی‌برد، او را در صحرائی رها می‌کند. ب در اثر طوفان می‌میرد.

اکنون مثال فوق را کمی تغییر می‌دهیم:

حالت دوم- فرض کنید الف به ب شلیک می‌کند و به گمان اینکه او جان سپرده است، او را در صحرائی رها می‌کند. ب که کماکان زنده است در اثر یک طوفان غیرقابل پیش‌بینی جانش را از دست می‌دهد. (Sverdlik, 1988: 83)

در مثال بالا، در حالت اول می‌توان حکم به قتل عمد داد؛ اما در حالت دوم چه بسا بتوان با توجه به غیرقابل پیش‌بینی بودن وقوع طوفان، اتهام قتل عمد را منتفی دانست؛ زیرا، در نظریه علیت

همچون شرط مناسب نتیجه،^۱ قابلیت پیش‌بینی، یکی از عناصر مهم انتساب مسئولیت است. حال مسئله اساسی در مثال فوق این است که مشخص نیست، چگونه تفاوت در وضعیت روانی افراد در آگاهی از وقوع طوفان می‌تواند در فرایندهای علی ایجاد تغییر کند و در حالت اول، فعل مجرمانه را به شخص منتسب کند، اما در حالت دوم واقعه‌ای یکسان (طوفان) زنجیره علی را بگسلد و فرد را از اتهام برهاند.^۲

می‌توان گفت: این دقیقاً همان نقطه‌ای است که مخالفان تأثیر بخت اخلاقی با اشاره به آن، خواستار عدم توجه به نتیجه در حقوق کیفری می‌شوند. آنان می‌گویند: حال که علیت، چنین مشکلات حل‌ناشدنی را پیش‌پای حقوق کیفری می‌نهد، بهتر آن است که با حذف نتایج به عنوان عنصر تعیین‌کننده میزان مسئولیت کیفری، موضوعیت رابطه علیت را نیز از بین ببریم و از مشکلات آن رها شویم. استدلال اصلی آنان این است که چنانچه ما سرزنش‌پذیری عامل را به عنصر روانی و عمل مجرمانه، بدون توجه به نتایج، معطوف کنیم، می‌توانیم میزان عادلانه مسئولیت وی را تشخیص دهیم و خود را درگیر ملاحظات مصلحت‌اندیشانه در خصوص مفهوم علیت نکنیم. (Alexander & Ferzan, 2004: 188; Kessler, 1994: 2206)

۳-۲- بخت اخلاقی و مفهوم شایستگی و سزاواری

مایکل مور بر این عقیده است که، وقوع نتایج مجرمانه، سزاواری مرتکب و در نتیجه میزان مسئولیت کیفری او را افزایش می‌دهد. دلیل اصلی مور در اثبات مدعایش، دلیلی معرفت‌شناسانه است؛ یعنی او به دنبال آن است که باور ما به گزاره «نتایج/علیت در تعیین میزان سزاواری مرتکب مداخلت دارد» را توجیه کرده و نشان دهد این گزاره صادق است.

۱. لازم به ذکر است، در این قسمت تنها به انتقاداتی اشاره شد که متناسب با نظریه‌ای است که در ادبیات حقوقی ایران با عنوان «خطای کیفری همچون شرط مناسب/کافی نتیجه» شناخته شده است؛ چراکه این نظریه، به عنوان «علمی‌ترین» نظریه موجود شناخته می‌شود و در خصوص مسائل مربوط به علیت «به شکل مناسب‌تری راه‌حل ارائه می‌دهد.» (اردبیلی، ۱۳۹۳: ۳۸۹/۱؛ نوریها، ۱۳۸۸: ۱۷۰)

۲. فقیهان نظیر این دو مثال را در باب تسبیب در قتل ذکر کرده‌اند: اگر کسی دیگری را از بلندی در دریا بیفکند تا از طریق غرق شدن کشته شود، اما پیش از آنکه مجنی علیه به دریا برسد نهنگی از دریا بیرون برجهد و مجنی‌علیه را طعمه خود نماید، برخی از فقیهان در این فرض میان جایی که احتمال وجود نهنگ به کلی منتفی است با جایی که معمولاً نهنگ در آب وجود دارد تفاوت گذارده‌اند. (برای تفصیل این مبحث نک: جبعی عاملی، ۱۳۸۶-۱۳۹۸: ۲۴-۵)

یکی از راه‌هایی که در معرفت‌شناسی می‌توان به صدق گزاره‌ای دست یافت، ارائه شواهدی برای صادق بودن گزاره است. به این ترتیب می‌توان برای نشان دادن صدق گزاره الف، به گزاره ب توسل جست و صدق گزاره ب را با گزاره ج نشان داد و صادق بودن گزاره ج را با توسل به گزاره د و ... ؛ اما مشخص است که با چنین روشی، دچار یک تسلسل بی‌پایان می‌شویم؛ گویی در این صورت باور ما به هیچ گزاره‌ای موجه نخواهد بود. (زاگزبسکی، ۱۳۹۲: ۶۰-۵۹)

در پاسخ به این تسلسل دو نظریه میناگرایی (Foundationalism) و انسجام‌گرایی (Coherentism) مطرح شده است. میناگرایان بر این عقیده‌اند که تسلسل استنتاجی فوق سرانجام به باورهایی می‌رسند که بدون نیاز به شاهد دیگری، به خودی خود موجه‌اند (باورهای پایه)؛ برای مثال در مثال پیشین، اگر گزاره د بدون نیاز به گزاره‌ای دیگر و به خودی خود موجه باشد، گزاره‌های ماقبل آن نیز موجه خواهند بود. انسجام‌گرایان به باورهای پایه، اعتقادی ندارند و بر این عقیده‌اند که سلسله استنتاج، دوری است؛ به این معنا که، هر فرد مجموعه‌ای از باورها دارد که هر باور، دیگری را توجیه می‌کند. شکل ساده این توجیه چنین است: گزاره الف، ب را توجیه می‌کند؛ گزاره ب، ج را توجیه می‌کند؛ گزاره ج، د را توجیه می‌کند؛ در نهایت گزاره د، الف را توجیه می‌نماید. (زمانی، ۱۳۹۱: ۹۰-۸۸، ۱۱۷-۱۱۸)

مایکل مور^۱ که آشکارا خود را جزو نام‌ناگرایان (Non-Foundationalist) می‌داند، (Moore, 1997: 224) بر آن شده است تا با استفاده از نظریه انسجام‌گرایی، اثبات کند که نتایج در تعیین میزان سزاواری مرتکب تأثیر دارند. به نظرمی‌رسد، مایکل مور برای اثبات نظراتش از انسجام‌گرایی کل‌گرایانه (Holistic Coherentism) بهره برده است. در این گونه انسجام‌گرایی، «توجیه امری نیست که اولاً به برخی باورها تعلق گیرد و سپس از طریق استنتاج به دیگر باورها سرایت کند؛ توجیه اولاً، به کل دستگاه باور تعلق می‌گیرد؛ ثانیاً، یک باور زمانی موجه می‌شود که عضو مجموعه موجهی از باورها باشد.» (زمانی، ۱۳۹۱: ۱۹-۱۱۸)

مور به دنبال آن است که نشان دهد باور ما به گزاره مورد بحث در انسجام با دیگر باورهای ما قرار دارد و بنابراین در قیاس با گزاره «علیت/نتایج در تعیین سزاواری مرتکب مدخلیت ندارند» موجه‌تر بوده و یا شدت توجیهی بیشتری دارد. اکنون باید ببینیم که باورهای دیگری که در انسجام با این باور خاص قرار دارند کدام‌اند:

۱- مور بر این اعتقاد است که انسانها هنگامی که خطر یا صدمه‌ای به وقوع می‌پیوندد (در قیاس با زمانی که خطر یا صدمه واقع نمی‌شود) شهوداً حکم می‌کنند که مرتکب، شایسته

مجازات بیش‌تری است.^۱

۲- به گمان مور، اکثر انسانها از مرتکبانی که موجب وقوع صدمه می‌شوند، در قیاس با کسانی که تنها اقدام به ایجاد صدمه می‌کنند، احساس خشم (Resentment) بیشتری دارند و این احساسات از حیث معرفتی قابل اعتماد است؛

۳- کسی که موجب بروز صدمه می‌شود، نسبت به کسی که صدمه‌ای از عملش حاصل نمی‌شود، احساس گناه (Guilt) بیشتری می‌کند.

به این ترتیب مور به دنبال اثبات آن است که، مجموع این امور شهودی و احساسی، در انسجام با گزاره مورد بحث قرار داشته و بنابراین آن گزاره، موجه است.

مورس در پاسخ می‌گوید: هرچند این موضوع روان‌شناسانه درست است که اکثر افراد وقوع یا عدم وقوع نتایج زبان‌بار را از حیث اخلاقی دارای اهمیت می‌دانند، اما این بدان معنا نیست که نتایج واقعاً از حیث اخلاقی مهم‌اند؛ به عبارت دیگر، درست است که افراد از وقوع نتایج زبان‌بار خشمگین می‌شوند و از عدم وقوع آن احساس رضایت می‌کنند، اما باید توجه کرد که این احساسات به خودی خود قضاوت اخلاقی نیستند، بلکه واکنش‌های غریزی (Brute Reactions) انسان هستند و از آنجا که انسانها حسگرهای اخلاقی خطاناپذیری (Infallible Moral Sensor) ندارند که به آنها بگویند این واکنش‌های غریزی، از حیث اخلاقی هم صحیح هستند، بنابراین چندان قابل اعتماد نیستند.

۱. برخی فیلسوفان حقوق کیفری با استدلالی شبیه به این گزاره، در پی توجیه تأثیر بخت اخلاقی برآمده‌اند. این استدلال که به «مفهوم دموکراتیک از عدالت» نامبردار شده، به طور خلاصه از این قرار است که «مجازات تنها در صورتی عادلانه است که توسط کسانی که متحمل آن می‌شوند، عادلانه تلقی شود» و از آنجا که مجازات برابر اقدام‌کننده به جرم و مرتکب جرم تام در نظر ما انسانها ناعادلانه است، بنابراین نمی‌توان از نظریه مجازات برابر دفاع نمود. (Fletcher, 2000: 483; Ashworth, 1987-1988: 748)

همچنین بیان شده است، از آنجا که افراد دخیل در فرایند کیفری در داخل این فهم متعارف از عدالت قرار می‌گیرند، ممکن است در قبال قوانین مبتنی بر مجازات برابر، از استراتژی اجتناب استفاده کرده و موجب بی‌اعتباری قانون شوند؛ برای مثال، ضابطین دادگستری، دادستان و قضات تحت تأثیر همین مفهوم در انتساب اتهام، صدور کیفرخواست و تعیین مجازات، برخلاف خواست قوانین، به وقوع یا عدم وقوع صدمه توجه کنند. (Burkhardt, 1986: 562-4)

البته باید توجه نمود که عدالت به ما هو عدالت، مستقل از ادراک انسانها از عدالت است (Burkhardt, 1986: 562-4) و به علاوه با داده‌های کنونی نمی‌توان با قاطعیت گفت که افراد در صورت تغییر قوانین از استراتژی اجتناب پیروی خواهند کرد. (Ashworth, Andrew, 1987-1988: 749)

(Morse, 2004: 18-417) با آنکه ایرادات مورتس بر مورتس جدی به نظر می‌رسد، دشوار بتوان چنین داوریهایی را واکنش غریزی قلمداد کرد؛ زیرا، دامنه واکنشهای غریزی این اندازه گسترده نیست.

علاوه بر این، از مهم‌ترین انتقادات وارد بر کلیت رویکرد انسجام‌گرایی در معرفت‌شناسی این است که حتی وجود یک باور متناقض در دستگاه باورها، «موجب ناسازگاری و مآلاً عدم انسجام تمام باورها می‌شود؛ زیرا، مجموعه‌ای از گزاره‌ها که حاوی یک گزاره متناقض باشد، خود متناقض است.» (زمانی، ۱۳۹۱: ۱۳۰)

بر این اساس:

۱- برای خدشه وارد کردن بر نظریه مورتس کافی است نشان دهیم که شهودی که وی به آن اشاره می‌کند، شهودی نقض‌پذیر است. می‌توان موقعیتهایی را تصور کرد که اکثر انسانها، نتایج را در میزان سزاواری مرتکبان، مؤثر نمی‌دانند. فرض کنید اعضای یک باند تبهکار، پس از ربودن یک فرد، او را در اتاقی بر روی یک صندلی می‌نشانند. سپس در دیوار آن اتاق سوراخی ایجاد کرده و لوله یک تفنگ را در جهت قلب قربانی در آن کار می‌گذارند. آن تفنگ جای بیست گلوله دارد، اما فقط یکی از آن بیست گلوله، واقعی است. بیست عضو باند، آگاهانه، به سمت قربانی شلیک می‌کنند و قربانی در اثر اصابت یک گلوله می‌میرد. مشخص نیست تیر کدام عضو باعث مرگ قربانی شده است. (Alexander & Ferzan, 2004: 175) به نظر می‌رسد در این مثال، هر بیست عضو باند به یک میزان مقصر قلمداد شوند. این مثال نشان می‌دهد که هرچند وقوع نتایج مجرمانه حایز اهمیت است، اما نتایج، میزان استحقاق افراد در سرزنش‌پذیری را افزایش نمی‌دهند، بلکه مسئولیت اشخاص بر اساس اعمال مجرمانه آنها تعیین می‌شود و به این ترتیب شهودی که مورتس به آنها استناد می‌کند، نقض‌پذیر است.

۲- همچنین مخالفان تأثیر بخت اخلاقی بیان می‌کنند که مشخص نیست که احساس خشم بیشتر نشانه تقصیر بیشتر مرتکب باشد؛ چه بسا این احساس، ناشی از رنجی باشد که بر قربانی می‌رود؛ یعنی حاصل دلسوزی و تأسف عمیق برای قربانی باشد و نه معلول عمل مرتکب. (Morse, 2004: 419)

۳- در خصوص احساس گناه هم گفته شده است که این احساس ممکن است حتی با اعمال موجه نیز در اشخاص به وجود آید و بنابراین شاهد خوبی برای افزایش میزان سزاواری نیست؛ برای مثال، زنی که در برابر تهاجم دیگری دست به دفاع مشروع زده و سبب قتل مهاجم شده،

چهبسا از پایان دادن به زندگی یک انسان احساس گناه کند، اما این احساس ضرورتاً حاکی از سزاواری او در تحمل مجازات نیست.

این موارد نشان می‌دهد که دستگاه باور ترسیمی مور، چندان که خودش مدعی است، دستگاه منسجمی نیست.

مخالفان تأثیر بخت اخلاقی نیز با استفاده از مفهوم سزاواری به دنبال اثبات آن‌اند که نتایج نباید در تعیین مسئولیت کیفری اثرگذار باشند. شاید بتوان گفت، اساس استدلال مخالفان، توجه به هدف حقوق کیفری است. به گمان آنان هدف حقوق کیفری جلوگیری از ایجاد شرایط صدمه‌بار مقصرانه (Culpably Produced Harmful States of Affairs) است. به همین دلیل، قانون کیفری با وضع ممنوعیت‌های قانونی و با استفاده از مجازاتها، به دنبال آن است که به تابانش بگوید، کدامین رفتارها اشتباه‌اند تا در نتیجه آنها با تأمل و تعقل از انجام آن رفتارها اجتناب ورزند. در این قرائت هدف حقوق کیفری راهنمایی انسانها در عدم ارتکاب اعمال اشتباه است و قوانین به مثابه یک الگوی رفتاری (Action-Guiding) عمل می‌کنند. حال اگر چنین هدفی را برای قوانین متصور شویم، ناگزیر باید اعتراف کنیم که قوانین تنها قادر به راهنمایی رفتار انسانها - و نه نتایج خارج از کنترل رفتار - هستند؛ زیرا، تنها رفتار - اعم از فعل یا ترک فعل - است که کاملاً در کنترل عاملان انسانی قرار دارد و می‌تواند توسط قانون راهنمایی شود. (Morse, 2004: 364-8)^۱ فرض کنید پدری با قصد قتل با

۱. کن لوی با استفاده از نظریه «فرض خطر» (Assumption of Risk) بیان می‌کند که اگر مرتکب از روی اراده موقعیتی را ایجاد کند که منطقیاً قابل پیش‌بینی باشد که آن موقعیت صدمه‌ای مشخص به بار می‌آورد، وی با وجودی که بر نتیجه کنترل مستقیم ندارد، شایسته مجازاتی مطابق با آن صدمه است (Levy, 2005: 281) وی با استفاده از فرض خطر و توسل جستن به تمثیل قماربازی، استدلال می‌کند که مرتکب با ارتکاب جرم، خطر وقوع نتایج را می‌پذیرد و بنابراین باید او را در قبال نتایج مسئول دانست. (برای مشاهده مفصل این استدلال، See: Levy, 2005: 263-303) هرچند نمی‌توان در این مجال، گزارش تمام‌نمایی از نظرات این متفکر ارائه کرد، اما به نظرمی‌رسد هسته مرکزی استدلال او آن باشد که برای آنکه میزان صدمه در میزان مجازات او مؤثر باشد، لازم نیست وی بر وقوع نتیجه کنترل مستقیم داشته باشد و همین که وی بر علل مقدم بر وقوع صدمه (یعنی بر عمل خودش) کنترل دارد، کفایت می‌کند. اما باید توجه نمود که بر اساس نظرات مخالفین بخت اخلاقی، قوانین کیفری فقط می‌توانند بر رفتار انسانها اثر بگذارند و نتایج به هر تقدیر از کنترل فرد خارج‌اند. در واقع همان‌طور که نتایج زیان‌بار حاصل از اعمال مجبور و مکره و مجنون (به هر اندازه هم که باشد) تأثیری در میزان سزاواری آنها ندارد؛ زیرا، بنابر فرض اعمال این افراد در کنترلشان نیست، توجه حقوق کیفری به نتایج اعمال افراد متعارف نشانگر یک ناسازگاری در برخورد با افراد است.

چاقو به پسرش حمله می‌کند. پسر مجروح شده و برای مدتی طولانی در بیمارستان بستری می‌شود. پدر به شروع به قتل (مستند به بند الف ماده ۱۲۲ قانون مجازات اسلامی) و ایراد جرح (مستند به ماده ۶۱۴ قانون تعزیرات) محکوم و زندانی می‌شود، اما پس از مدتی با استفاده از شرایط ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی از آزادی مشروط بهره‌مند می‌شود. مدتی پس از آزادی مشروط، وضعیت پزشکی فرزند که همچنان در بیمارستان است، وخیم می‌شود و فوت می‌کند.^۱ دادستان از آنجا که پدر با چاقو به شاه‌رگ گردن فرزند حمله کرده بوده (عمل نوعاً کشنده مستند به بند ب ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی)، وی را متهم به قتل عمد می‌کند. می‌بینیم که در این مثال با آنکه پدر در زندان و در دوران آزادی مشروط هیچ اقدام مجرمانه‌ای انجام نداده است و حتی موفق شده شرایط ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی را نیز کسب کند، ناگهان شایسته مجازات شدیدتری می‌شود؛ مجازاتی که می‌توانست با نجات جان پسر در نتیجه یک عمل جراحی خوب، بلاموضوع شود.^۲

این‌گونه مثالها نشان می‌دهد که، وقوع نتایج، کاملاً از حوزه کنترل افراد خارج‌اند. بر این اساس چنانچه حقوق کیفری بخواهد مانع وقوع چنین نتایجی شود، باید افراد را از انجام رفتار مجرمانه - که در کنترل آنان است - منصرف نماید و به وقوع یا عدم وقوع نتایج که امری خارج از کنترل مرتکبان است بی‌توجه باشد. این البته به معنای آن نیست که اصل کاربرد کمیته حقوق کیفری نادیده انگاشته شود و دامنه کاربست حقوق کیفری گسترده شود و به این ترتیب حقوق و آزادیهای افراد مورد تهدید قرار گیرد. اصل کاربرد حداقلی حقوق کیفری دلایل استوار خود را دارد.

نتیجه‌گیری

نتیجه پذیرش تأثیر بخت منتج اخلاقی، تأیید رویه‌های مسلط موجود در قوانین کیفری است که به نتایج حاصل از عمل بسیار بها می‌دهند؛ بلکه گاه نتایج را یگانه عامل مؤثر در تعیین مسئولیت و کیفر قلمداد می‌کنند. عدم پذیرش تأثیر بخت منتج اخلاقی اما تغییرات عمده‌ای را در فرایندهای کیفری و به طور مشخص در جرایم درون مدل جرایم زیان‌آور باعث خواهد شد؛ برای نمونه، عناوین کیفری و ترمینولوژی حقوق جزا در چارچوب این‌گونه جرایم کاملاً دیگرگون می‌شود؛ زیرا، با چنین رویکردی باید به الغای تمام تعاریف قانونی جرایم مقید حکم نماییم و در تعریف این جرایم تنها به وضعیت ذهنی و اعمال مرتکبان توجه کنیم؛ یعنی برای مثال تعریف قتل از

۱. فرض بر این است که فوت فرزند تنها در نتیجه عمل پدر - و نه قصور پزشکی و دیگر موارد - حاصل شده است.

۲. این مثال با تغییراتی اندک از مقاله کادیش گرفته شده است. (Kadish, 1994: 681)

«ازهاقی عدوانی نفس معصوم» به تعریفی تغییر خواهد کرد که تمام اعمالی که زندگی دیگران را به خطر می اندازد، فارغ از وقوع یا عدم وقوع قتل، مشمول آن شود. همچنین بر اساس این نظریه، هر اقدام تام به جرم - یعنی هنگامی که عامل تمام اقدامات لازم جهت نیل به نتیجه مجرمانه را انجام داده است و به عبارتی آخرین عمل ضروری برای وقوع جرم را نیز به منصفه ظهور رسانده - مستلزم مجازاتی برابر با ارتکاب کامل جرم خواهد بود. به این ترتیب، مرتکب جرایم عقیم و محال شایسته مجازاتی برابر با مرتکب جرم تام، خواهد شد. در خصوص جرایم مبتنی بر غفلت نیز نفس عمل و میزان خطر حاصل از آن، تعیین کننده میزان مسئولیت مرتکب می شود. بر این اساس راننده ای که در یک منطقه آموزشی و در ساعت تعطیلی دانش آموزان با سرعتی بسیار بالاتر از سرعت مجاز می راند، از آنجا که خطر کافی وقوع مرگ را ایجاد نموده، شایسته مجازاتی برابر با قتل غیر عمد است. هر چند نظرات مخالفان بخت اخلاقی درباره جرایم عمدی قابل تأمل است؛ زیرا، در این جرایم مرتکب با قصد جرمی مشخص دست به اقدام زده است و رفتار او به مثابه عنصری عینی در رسیدگی قضایی مورد توجه می گیرد و باب تعرض به آزادیهای شخصی را مسدود می کند؛ اما در خصوص جرایم غیر عمدی مشکلاتی بروز می کند. برای مثال، مشخص نیست که یک رانندگی سهل انگارانه منجر به مرگ خواهد شد یا جرح و یا حتی یک تخریب ساده اموال. به این ترتیب هر چند رفتار مرتکب همچون دلیلی عینی می تواند مورد توجه قرار گیرد، اما کماکان ذهنیت مرجع رسیدگی کننده به رفتار می تواند در تعیین عنوان مجرمانه و مجازات بسیار اثر گذار باشد.

به علاوه، هنگامی که عنصر نتیجه در تعیین مسئولیت کیفری بی اهمیت شود، توجیه معاونت در جرم بر اساس نظریه مجرمیت عاریه ای، از قوانین کیفری رخت برخوردار است. مخالفان تأثیر بخت اخلاقی با پافشاری بر نظریه «معاونت به عنوان جرم مستقل از جرم اصلی» خواهند گفت، از آنجا که معاون احتمال وقوع جرایم را بیشتر می کند و اعمال مباشر جرم خارج از حوزه کنترل جرم قرار دارند، مستحق مجازات جرمی خواهد بود که مشوق، محرک یا تسهیل کننده آن بوده است.

وقت آن رسیده است که ادبیات حقوق کیفری ایران به جای اقتباسهای موردی از انواع نظامهای حقوقی و با رویکردهای مختلف، در این گونه مسائل، مبنایی مناسب را برگزیند و به این مبانی و پیامدهای طبیعی و منطقی آن به طور سازوار پایبند بماند. بی گمان از بایسته های انتخاب مبنای صحیح این است که همه مباحث تجری را که به قلمرو گناه و عصیان در برابر محضر مقدس پروردگار مربوط می شود نمی توان به مخالفت با امر و نهی قانونگذار بشری تعمیم داد.

منابع

الف - فارسی

۱. اردبیلی، محمدعلی (۱۳۹۳)، *حقوق جزای عمومی*، جلد ۱، چاپ سی و هشتم، تهران: میزان.
۲. خوانساری، محمد (۱۳۷۸)، *منطق صوری*، چاپ سی و هفتم، تهران: آگاه.
۳. زاگزیسکی، لیندا (۱۳۹۲)، *معرفت شناسی*، ترجمه کاوه بهبهانی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۴. زمانی، محسن (۱۳۹۱)، *آشنایی به معرفت شناسی*، چاپ اول، تهران: هرمس.
۵. صناعی دره‌بیدی، منوچهر (۱۳۷۸)، *فلسفه اخلاق و مبانی رفتار*، چاپ دوم، تهران: سروش.
۶. علیا، مسعود (۱۳۹۱)، *فرهنگ توصیفی فلسفه اخلاق*، چاپ اول، تهران: هرمس.
۷. کاپلستون، فردریک (۱۳۸۲)، *تاریخ فلسفه: از بن‌تام تا راسل*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، جلد ۸، چاپ سوم، تهران: سروش و شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۸. کاپلستون، فردریک (۱۳۸۷)، *تاریخ فلسفه: از ولف تا کانت*، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، جلد ۶، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی و انتشارات سروش.
۹. کاتینگهام، جان (۱۳۸۴)، «فلسفه مجازات»، ترجمه ابراهیم باطنی و محسن برهانی، *مجله حقوق اسلامی*، دوره ۱، شماره ۴، صص ۱۷۰-۱۴۷.
۱۰. کانت، ایمانوئل (۱۳۶۹)، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۱۱. میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۹۳)، *جرایم علیه اشخاص*، چاپ شانزدهم، تهران: میزان.
۱۲. میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۹۰)، *تحلیل مبانی حقوق جزای عمومی*، چاپ اول، تهران: جنگل.
۱۳. نلکین، دانا (۱۳۹۳)، «بخت اخلاقی»، *دانشنامه فلسفی استنفورد*، تهران: ققنوس.
۱۴. نوربها، رضا (۱۳۸۸)، *زمینه حقوق جزای عمومی*، چاپ بیست و هفتم، تهران: گنج دانش.
۱۵. هوفه، اتفرید (۱۳۹۲ الف)، «امر مطلق کانت به مثابه ملاک اخلاق مداری»، *قانون اخلاقی در درون من*، ترجمه رضا مصیبی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۱۶. هوفه، اتفرید (۱۳۹۲ ب)، «چه باید بکنم»، *قانون اخلاقی در درون من*، ترجمه رضا مصیبی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۱۷. یزدیان‌جعفری، جعفر (۱۳۸۷)، «اصل تناسب جرم و مجازات: چرایی و چگونگی آن»، *نامه مفید*، دوره ۱۴، شماره ۶۷، صص ۱۵۶-۱۳۹.

ب - عربی

۱۸. انصاری، مرتضی (۱۴۲۴ق)، *فرائد الأصول*، جلد ۱، قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۱۹. جیبی عاملی، زین‌الدین (۱۳۹۸-۱۳۸۶)، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، جلد ۱۰، تحقیق: سید محمد کلانتر، نجف اشرف: منشورات الجامعة النجف الدینیة.

ج- لاتین

20. Alexander, Larry & Ferzan, Kimberly Kessler (2009). *Crime and Culpability: A Theory of Criminal Law*, Cambridge: Cambridge University Press.
21. Andre, Judith (1993). "Nagel, Williams and Moral Luck", in: *Statman, Daniel (ed.), Moral luck*, New York: State University of New York Press.
22. Ashworth, Andrew (1987-1988). "Criminal Attempts and the Role of Resulting Harm under the Code, and in The Common Law", *Rutgers Law Journal*, Vol.19, pp.725-772.
23. Bentham, Jeremy (2000). *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*, Kitchener: Batoche Books.
24. Blackburn, Simon (1996). *The Oxford Dictionary of Philosophy*, Oxford: Oxford University Press.
25. Burkhardt, Bjorn (1986). "Is There a Rational Justification for Punishing an Accomplished Crime More Severely Than an Attempted Crime?", *Brigham Young University Law Review*, Vol.1986, issue 3, pp.553-571.
26. Crocker, Lawrence (1992). "Justice in Criminal Liability: Decriminalizing Harmless Attempts", *Ohio State Law Journal*, Vol. 53, No. 4, pp.1057-1110.
27. Davis, Michael (1986). "Why Attempts Deserve Less Punishment Than Complete Crimes?", *Law and Philosophy*, Vol.5, No.1, pp.1-32.
28. Duff, Antony (1990a). "Auction, Lotteries, and The Punishment of Attempts", *Law and Philosophy*, Vol. 9, No.1, pp.1-37.
29. Duff, Antony (1990b). *Intention, Agency and Criminal Liability*, United Kingdom: Basil Blackwell Pub.
30. Duff, Antony (2009). "Legal and Moral Responsibility", *Philosophy Compass*, Vol. 4, Issue. 6, pp.978-986.
31. Enoch, David (2008). "Luck between Morality, Law, And Justice", *Theoretical Inquiries in Law*, Vol. 9, issue 1, pp.23-59.
32. Enoch, David (2010). "Moral Luck and the Law", *Philosophy Compass*, Vol. 5, Issue. 1, pp.42-54.
33. Feinberg, Joel (1995). "Equal Punishment for Failed Attempts: Some Bad but Instructive Arguments against It", *Arizona Law Review*, Vol.37, pp.117-133.
34. Feinberg, Joel (1990). *Harmless Wrong-Doing*, Oxford: Oxford University Press.
35. Feinberg, Joel (2000). *Rethinking Criminal Law*, Oxford: Oxford University Press.
36. Hart, Herbert (2008). *Responsibility and Punishment*, Second Edition, Oxford: Oxford University Press.

37. Herman, Barbara (1995). "Feinberg on Luck And Failed Attempts", *Arizona Law Review*, Vol.37, pp. 143-149.
38. Kadish, Sanford (1994). "Foreword: The Criminal Law And the Luck of the Draw", *The Journal Of Criminal Law And Criminology*, Vol. 84, No. 4, pp.679-702.
39. Katz, Leo (2000). "Why the Successful Assassin is More Wicked than Unsuccessful One", *California Law Review*, The Morality Of Criminal Law: A Symposium In Honor Of Professor Sandy Kadish, Vol. 88, No. 3, pp.791-812.
40. Kessler, Kimberly D. (1994). "The Role of Luck in the Criminal Law", *University of Pennsylvania Law Review*, Vol. 142, pp. 2183-2237.
41. Latus, Andre (1988). *Avoiding Luck: The Problem of Moral Luck and Its Significance*, Canada: National Library of Canada.
42. Levy, Ken (2005). "The Solution to the Problem of Outcome Luck: Why Harm Is Just as Punishable as the Wrongful Action that Causes It", *Law and Philosophy*, Vol.24, Issue 3, pp.263-303.
43. Lewis, Davis (1989). "The Punishment That Leaves Something to Chance", *Philosophy and Public Affairs*, Vol. 18, No. 1, pp.53-67.
44. Moore, Michael (1997). *Placing Blame: A Theory of the Criminal Law*, Oxford: Oxford University Press.
45. Morse, Stephen (2004). "Reason, Results, and Criminal Law", *University of Illinois Law Review*, Vol. 2004, No. 2, pp.363-444.
46. Nagel, Thomas (1993). "Moral Luck", in: *Statman, Daniel, (ed.), Moral Luck*, New York: State University of New York Press.
47. Richards, Norvin (1993). "Luck and Deserts", in: *Statman, Daniel (ed.), Moral luck*, New York: State University of New York Press.
48. Schulhofer, Stephen J. (1974). "Harm and Punishment: A Critique of Emphasis on the Results of Conduct in the Criminal Law", *University of Pennsylvania Law Review*, Vol. 122, No. 6, pp.1497-1607.
49. Steven, Sverdlik (1988). "Crime and Moral Luck", *American Philosophical Quarterly*, Vol.25, No.1, pp.79-86.
50. Williams, Bernard (1981). *Moral Luck*, Cambridge: Cambridge University Press.